درس پانصد و هفتاد و ششم

فصل الخطاب در مسئلهٔ اختلاف در ماهیت

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

کلام در مطلب مشاء بود و تبیین و توضیح مرحوم آخوند نسبت به مقام اول که تعلق تشکیک به ماهیات و عدم تعلق تشکیک به ماهیات بود. مسئله به اینجا رسید که مرحوم آخوند نظر مشاء را نسبت به عدم تعلق تشکیک بیان کردند و همان‌طور رواقیون که به استناد کلام شیخ اشراق قائل به تشکیک در ماهیات بودند.

وجود امتیاز در فرد خارجی، نه در اصل جنس

صحبت در مقام حکومت و فصل خطاب در این مسئله به اینجا رسید که خود اصل جنس تشکیک برنمی‌دارد و خود کیف و کم قابل برای تشکیک نیستند بلکه در اینجا فرد خارجی است که در آن فرد امتیازی هست که آن امتیاز [آن] را از فرد دیگر جدا می‌کند، نه‌اینکه در صدق خود اصل کیف مطلق و یا مقدار مطلق در او این اختلاف وجود داشته باشد و به عبارت دیگر در خود اصل سواد مطلق اختلاف

وجود ندارد، در فرد خارجی اختلاف وجود دارد که آن اختلاف فرد خارجی موجب اختلاف در صدق مشتق خواهد شد.

شما به یکی می‌گویید: اسود. به یکی می‌گویید: أشدُّ سواداً. به یکی می‌گویید: أخفُّ سواداً. خود صدق مشتق ـ نه مبدأ اشتقاق ـ به‌خاطر امتیاز خارجی فرد اختلاف پیدا می‌کند و افعل التفضیل می‌گیرد. این سواد فی‌حدّنفسه این کار را انجام نمی‌دهد بلکه آن امتیاز است که موجب این خواهد شد و همان فصل او خواهد شد. در واقع ما می‌توانیم شبیه فصل بگوییم، نه خود فصل. گرچه در اینجا مرحوم آخوند به‌عنوان فصل ذکر کرده‌اند ولکن منظور ایشان در اینجا شبه‌فصل است یعنی خود آن مشخصهٔ خارجی می‌آید و افراد آن سواد و خود فرد را به جنس و فصل‌هایی تبدیل می‌کند. یک جنس آن سواديت در فرد است و مابه‌الاِمتیاز یک فصل آن عبارت از همان خصوصیت نوعیهٔ آن فرد است که آن خصوصیت نوعیه موجب شده است که صدق مشتق بر او اشد و اقویٰ باشد.

بنابراین مشائین با این طرز بیان تشکیک را از

نفس ماهیت سواد مطلق برداشتند و این بار را از دوش کیف کنار گذاشتند و بار اشدیت و اخفیت و ثقل را بر آن فرد خارجی بار کرده‌اند. گفته‌اند که آن فرد خارجی دارای چنین خصوصیتی است که ما بین آن و فرد دیگر اختلاف می‌بینیم ولی این حکایت از آن اختلاف در اصل آن فرد نمی‌کند. مثلاً الآن این فرشی که در اینجا در این قسمت از حجره هست نسبت به فرش دیگر بزرگ‌تر است و این اکبر از این فرش است، حالا که این فرش نسبت به آن فرش بزرگ‌تر است، آیا جنس و فصل خود این فرش و سجّاد تفاوت کرده‌اند؟ نه! مادهٔ این فرش هرچه هست مادهٔ آن‌هم همان است و تفاوت نمی‌کند و صدق فرش و سجّاد نسبت به هردو یکسان است؛ هم به این سجّاد گفته می‌شود و هم به آن فرش، این مسئله گفته می‌شود و از این نظر تفاوت ندارند.

شما می‌گویید: عجب فرش بزرگی است! در این عبارتِ عجب فرش بزرگی است، تعجب روی نفس خود ماهیت فرش و آن ماده نیامده است بلکه این تعجب روی حجم و سطح آن آمده است، نه روی

خود فرش. خود فرش فی‌حدنفسه هیچ تفاوتی با آن ندارد، به همان مقدار که عنوان ماهیت سجّادیت بر این فرش صدق می‌کند، به همین مقدار بر آن فرش هم صدق می‌کند که این مربوط به ماده است اما از نظر مساحت؛ مساحت بیشتر این فرش از آن فرش که موجب تعجب انسان شده است خود مساحت گرچه اعظم از مساحت دیگری است ولکن در صدق مساحت فرقی نمی‌کند؛ مساحت مساحت است، چه مساحت یک متر در یک متر و چه مساحت صد متر در صد متر باشد هردو مساحتٌ و حجمٌ. و اما این اعجابی که از این مساحت هست به‌خاطر نفس فرد خارجی است یعنی فرد خارجی در اینجا مساحت این سطح، موجب اعجاب انسان خواهد شد نه‌اینکه خود مساحت مطلق برای انسان این مسئله را می‌آورد. همین‌طور نسبت به سواد وقتی که شما سواد را یک مفهوم خاصی می‌دانید این سواد که دارای مفهوم خاص است، خودش اقتضاء کم و زیاده نمی‌کند، اقتضاء قلّت و کثرت نمی‌کند، اقتضاء اولویت و اولیّت نمی‌کند، خود اینها فی‌حدّنفسه اطلاقی دارد که آن اطلاق، ماهیت سواد

و ماهیت کیف را تشکیل می‌دهد و خود نفس اطلاق آن ماهیت را تشکیل می‌دهد منتها همان‌طوری‌که این ماهیات در خارج افراد مختلف دارند، این اطلاق هم در خارج، افراد مختلف دارد. همان‌طوری‌که انسان در خارج افراد مختلف دارد، این اطلاق هم در خارج افراد مختلفی دارد و این ماهیت هم در خارج افراد مختلفی دارد و این اختلاف در ماهیت موجب اختلاف در [اصل] نخواهد شد و بیان مرحوم آخوند در اینجا این است که اگر قرار باشد که خود ماهیت به‌لحاظ اختلاف خارجی، تشکیک قبول کند و تشکیک را بپذیرد بنابراین مسئله در مورد انسان هم صدق می‌کند چون در بعضی از موارد خصوصیت آثار مختصهٔ انسان در یکی بیشتر است. فرض کنید یکی استعدادش بیشتر از استعداد دیگری است لذا باید بگوییم: انسانیتش بیشتر است! یکی حدّت و ذکائش از دیگری بیشتر است لذا باید بگوییم: انسانیت در او بیشتر است! یا مثلاً در یک زمان یک قسم خاصی از انسان بیشتر است؛ زن‌ها بر مردها غلبه کنند و سه برابر باشند لذا باید بگوییم که اینها

انسانیتشان بیشتر است! درحالی‌که این محلّ تأمل است! یا در بعضی از اوقات تعداد بچه‌ها بیشتر از مردها و پیرها است و چون ظهور آثار این جنس و ماهیت در خارج الآن بیشتر است بنابراین صدق این ماهیت به این صنف بیش از صدق این ماهیت بر صنف دیگر است! فرض کنید که زمانی بیاید و کلّ جمعیت زمین از پیرمردها صدهزار نفر شوند و بقیه همه جوان باشند، می‌گویند که در زمان ظهور حضرت همه جوان می‌مانند، ما چنین چیزهایی شنیدیم!

خنک آن زمانی که ساقی تو باشی *** بریزی تو بر ما قدح‌های جانی
ز سر گیرد این دل عروج منازل *** ز سر گیرد این تن مزاج جوانی
خنک آن زمانی که هر پارهٔ ما *** به رقص اندرآید که رَبّی سَقانی[1]

خلاصه در آن زمان همه جوان می‌مانند و دیگر مسئله معلوم است! فرض کنید که حضرت عنایتی می‌کنند، دوائی می‌آورند، گیاهی یا چیزی به مردم می‌دهند تا بخورند تا همهٔ اینها جوان بمانند و مشکلات هم حل شود و طبعاً شما می‌دانید که ۹۸ درصد مشکلات به همین مسائل برمی‌گردد و دیگر طبعاً محاکم و محل اختلاف ـ اخیراً درآمده است،

[1] . دیوان شمس، غزل ۳۱۱۹.

چه می‌گویند؟! حل اختلاف ـ و امثال‌ذلک هم کم‌کم منتفی می‌شود و علیٰ‌کلّ‌حال اینها مسائل مهمی است! یااینکه بالأخره از این دود و گاز و چیزهایی که برای سلامتی انسان مضر است بساطش برچیده می‌شود و کیفیت تغذیه‌ها همه عوض می‌شود.

راه‌کار طب قدیم برای افزایش عمر

علیٰ‌کلّ‌حال خیلی مطالب هست که ما به آنها جهل داریم و خود اطباء هم می‌گویند و دربارهٔ این مسئله در طب قدیم صحبت شده است که اگر انسان هر ماده‌ای را در موقع خاص نیاز بدن به بدن برساند [عمر بیشتری خواهد داشت]. در طب قدیم در وهلهٔ اول بقای عمر را بر آرامش اعصاب می‌دانستند و می‌گفتند این مسئله در درجهٔ اول اثر حیاتی نسبت به سلامتی و مرض دارد، در وهلهٔ دوم اقتضاء و نیاز هر مزاج انسان نسبت به اکل و شرب او است. این دو قضیه اگر مراعات شود عمر بشر حدی ندارد و این اصلاً مبنای طب قدیم بود و می‌گفتند که حداقل حداقل مسئلهٔ عمر، باید چهارصد سال باشد و بیشتر هم که [مطلوب است] و بر همین اساس است آنهایی که عمر می‌کردند.

الآن که اصلاً به‌طورکلی همه چیز به هر نحوی تغییر کرده است و با این وضع و اوضاع معلوم نیست که چه خواهد شد! خواب شب‌ها ساعت یک نصف شب! از آن‌طرف صبح نیم ساعت یا یک ساعت بعد از آفتاب [بیدار می‌شوند]! نه خواب معلوم شد و نه غذایی! شب که نباید چیزی خورد، می‌خورند و آن‌وقت صبح که مهم است، بیدار می‌شوند و سرکار می‌روند و انگارنه‌انگار! نه چایی می‌خورند نه چیزی و اصلاً به‌طورکلی کل سیستم بدن تغییر کرده است، سیستم تغذیه و آرامش و مقدار فعالیت عوض شده است.

بنابراین باید صدق انسان بر آنها بیشتر باشد درحالی‌که مطلب به این کیفیت نیست لذا مرحوم آخوند می‌فرماید که اشکالی که صاحب مطارحات شیخ اشراق بر مشائین وارد کرده‌اند بر اینکه شما که در اینجا می‌گویید: آن مابه‌الاِختلاف در افراد خارجی فصل منوع سواد است پس چطور خودتان در بحث اجناس می‌گویید که این جنس قبول شدت و ضعف نمی‌کند؟ اگر قرار بر این باشد که برای اصل

سواد، فصل منوع وجود داشته باشد پس خود سواد نسبت به فصل منوعش «جنس» می‌شود. وقتی که سواد جنس شد پس ما می‌بینیم که در خود سواد شدت و ضعف وجود دارد یعنی خود سواد که جنس است قابل شدت و ضعف به‌واسطهٔ فصل خودش است و شما گفتید که جنس شدت و ضعف برنمی‌دارد و نسبت به همهٔ افرادش یکسان است.

الآن این گربه‌ای که در این صحن راه می‌رود و در مرأیٰ و منظر ما هست و شما نمی‌بینید، این حیوان به همان تعداد از حیوانیت سهم برده است که بنده و سرکار حیوان هستیم، ناراحت نشوید! به ما اعتراض نکنند که شما خودتان را با ما قیاس کردید و ما معصوم هستیم و شما اوضاعتان این‌طور است! این به همان مقدار حیوان است که ما به همان مقدار حیوان هستیم! حالا فصل آمده است و او را از ما جدا کرده است باعث نشده است که صدق حیوانیت در ما بیش از او باشد یا در او بیش از ما باشد. فصل فرقی نمی‌کند یکی است الاّ اینکه فقط نوع این جنس تغییر می‌کند و شیخ اشراق می‌فرماید که شما که

فصل گرفتید، اشکال دارد.

مرحوم آخوند می‌فرمایند که این منظور مشائین از فصلی که در اینجاست فصلی نیست که به خود جنس برمی‌گردد بلکه این فصل، فصل فرد خارجی است، نه فصل سواد مطلق! سواد مطلق یک حقیقتی است که جنس و فصلش در همان مقولهٔ خودش هست و کم‌وزیاد هم نمی‌شود. این سواد عبارت از لونی است که قابض بصر است و لون بودنش جنسش می‌شود و قابض بصر بودن فصلش می‌شود و مسئله همین‌جا تمام می‌شود.

حالا این مفهوم در خارج افراد مختلفی دارد، ان افراد مختلف خارجی به‌عنوان فردیت برای او است که آن فردیت خارجی جنس و فصل دارد. أمرٌ مشترکٌ بینَ الأفراد. یا مثلاً له لونٌ که دارای خصوصیتی است و آن مشترک است و آن فرد فصلی دارد که این است که هر فردی که این خصوصیت را داشته باشد رنگ سواد آن بیشتر از اوست. آن «این خصوصیت را داشته باشد» به سواد ارتباط ندارد بلکه به خود آن خصوصیت فردیت کار دارد که آن فردیت سواد را از فردیت سواد دیگر تمیز می‌دهد، اسم آن

را فصل گذاشته‌اند پس فصلی که در اینجا منظور مشائین است، نه فصل در خود ماهیت سواد است بلکه فصل در فردیت خارجی است که آمده است.

البته مرحوم حاجی در اینجا توضیحی دادند که خیلی پیچیده است و خیلی خلاصه و ساده‌اش این است که بنده در اینجا خدمتتان عرض کردم.

بنابراین دیگر اشکال به مشائین وارد نمی‌شود که اینها گفته‌اند که سواد دارای جنس و فصل است. این مسئله تمام شد و حکومت مرحوم آخوند در باب مقام اول این بود که حق با مشائین است و ماهیات شدت و ضعف برنمی‌دارد و مسئلهٔ سواد که در اینجا مطرح است، خود اصل سواد این عبارت از یک حقیقت مطلقه است که آن عبارت از مرتبهٔ خاصی است که این خصوصیت را دارد.

بررسی مسئلهٔ اشتداد در مورد مقدار و کم

حالا صحبت در این است که آنچه را که به‌نظر بنده در اینجا می‌رسد این است که ما بین کم و کیف باید تفاوت قائل شویم که خود مرحوم آخوند بعداً این مسئله را در مقام چهارم یا در مقام سوم بیان می‌کنند که آیا کم و کیف باهم فرق می‌کنند یا نه؟ اما

قبل از اینکه به آنجا برسیم ما این مطلب را در اینجا در مقام اول به‌نحو اجمال می‌گوییم و بعداً در آنجا خود مرحوم آخوند توضیح می‌دهند گرچه در آنجا هم نظر ما با نتیجه‌ای که ایشان می‌گیرند تفاوت دارد.

مسئله در مورد مقدار و کم به همین نحوه‌ای است که مشاء قائل هستند یعنی در خود مقدار، شدت و ضعف معنا ندارد. همان‌طوری‌که خدمت دوستان عرض کردم مقدار عبارت از فاصلهٔ بین دو نقطه است، حالا معنا ندارد که در فاصلهٔ بین دو نقطه کم و زیادی باشد. فاصلهٔ بین دو نقطه را مقدار می‌گویند حالا این فاصله بین یک سانت باشد یعنی از رأس ابتداءِ یک سانت تا انتهای یک سانت که ده میل است این فاصله باشد یا فاصله بین قم و طهران باشد، این تفاوتی نمی‌کند و هردو «مقدار» هستند. خود آن فرد مقدار در خارج تفاوت دارد ولی اصل خود مقدار فرق نمی‌کند یعنی نفس خود مقدار الفاصلةُ بین النقطتین، این چه تفاوتی می‌کند؟! این فاصل بین دو نقطه وقتی یک مفهوم اطلاقی است، این فاصلهٔ بینَ النقطتین و الحدّ بینَ النقطتین فی بُعد الواحدة نه زیاد است و نه کم است! هیچ‌کدام نیست.

حالا این فاصلهٔ بینَ النقطتین که در خارج می‌آید، در این کتاب از اول این جلد تا آخر این جلد می‌شود. در این فرش از اول این فرش تا انتهای فرش می‌شود. در این مسافت از اول قم تا طهران می‌شود. در قد انسان از ناخن پا تا موی سر می‌شود. آن فاصلهٔ بینَ النقطتین در خارج مصادیق مختلفی دارد. در خود مفهوم فاصلهٔ بینَ النقطتین ما افعل التفصیل نداریم، ما «فاصله‌تر» نداریم! لذا شما افعل التفصیل به خود فاصله و مقدار نمی‌توانید بار کنید. فاصله‌تر! محدودتر! حدتر! معنا ندارد! حد یعنی حد؛ یعنی امری که ابتداء و انتهایش مشخص است، این حد می‌شود لذا این افعل التفصیل برنمی‌دارد ولکن در خارج که آن فاصله را نگاه می‌کنید، آن امر خارجی که هیچ ربطی به این مقدار ندارد و یک فرد خارجی است، [آن‌وقت] می‌گویید: «طول بیشتر»، اطول نسبت به یک امر دیگر. این اطول که نسبت به یک امر دیگر می‌آید خود مقدار را افعل التفصیل نمی‌دهد بلکه در فرد افعل التفصیل می‌دهد. این مسئله مربوط به کم بود.

اما در مسئلهٔ کیف به‌نظر می‌رسد که حق با صاحب مطارحات و رواقیین باشد، چرا؟ چون در مسئلهٔ کیف مثلاً در سواد که درنظر بگیرید، ما خود مفهوم سواد را در ذهن خود دارای شدت و ضعف می‌بینیم اصلاً به فرد کار نداریم. خود مفهوم سواد که عبارت از قبض بصر است، قبض بصر که یک اندازه نیست. من الآن یک مثال می‌زنم؛ می‌خواهم دستم را ببندم، الآن انگشتان من باز است و الآن در یک حرکت وضعی شما می‌بینید دارای وضع متغیر می‌شود، حالا که باز است این انگشتان شروع به بالا آمدن می‌کند، اینجا را بسته نمی‌گویند، هنوز هم بسته نمی‌گویند، نگاه کنید! حالا همین‌که به اینجا رسید می‌گویند که دست در حال بسته شدن است ولی هنوز یک مقدار مانده است، یک فشار بیشتر می‌دهم دوباره بیشتر بسته می‌شود و دوباره یک فشار بیشتر می‌دهم تا جایی که دیگر فشار فایده ندارد و خود دستم درد می‌گیرد. این دست از آن نقطه‌ای که این وضع [در حال بسته شدن است] تا نقطهٔ آخر صدق قبض در ید می‌کند و در تمام مواردش به آن قبض می‌گویند و بینهما متوسطاتٌ.

حالا در این صدقِ قبض کردن نگاه کنید آن‌وقت می‌گویید که آقا دستشان را بیشتر بسته است! باز کن پول را بده! چنان گرفتی و نمی‌دهی و سفت چسبیدی. یک‌وقت این‌طور [باز] است برمی‌دارند، یک‌وقت چنان سفت می‌چسبد که عزرائیل هم نمی‌تواند از تو بگیرد، این‌طوری قبض می‌کنی! یک‌وقت شُل است و عزرائیل می‌تواند مقداری انگشتان را باز کند. آدم اگر می‌بندد [حداقل] سفت نبندد، [نه‌اینکه] چنان ببندد که عین آهن شود که آن‌هم مجبور است جوشکاری برود و جوش را باز کند لذا آدم خیلی دردش می‌آید! نه مقداری راحت باشد.

اینکه الآن در این حالت قبض هست، الآن ما در خود مفهوم قبض تفاوت می‌بینیم و به مصداق کار نداریم یعنی ما می‌بینیم که خود مفهوم قبض از نظر مفهومیت در ذهن دارای مراتب مختلف است و اصلاً ما به فرد خارجی کار نداریم. بله! مقدار دارای مراتب نیست، مقدار الحدّ بینَ النقطتین است، این مرتبه ندارد، حدّ بین دو نقطه که کم‌وزیاد ندارد.

اینکه می‌خواهد برای فرد خارجی منطبق شود کم‌وزیاد دارد ولی در مورد کیف یا در سایر مقولات دیگر، این مسئله هم در آنجا می‌آید مثلاً در مورد خود کم و در مورد وضع، به‌خصوص این قضیه در آنجا هست که آن نحوهٔ وضع در آنجا صدق می‌کند یا در خود نفس حرکت، اشتداد و ضعفی که در حرکت هست، این اشتداد و ضعف در خود ماهیت حرکت هست یا در فرد خارجی هست؟! ما در مفهوم حرکت، اشتداد و ضعف می‌بینیم.

تعریف حرکت

حرکت یعنی الخروجُ مِن القوةِ إلی الفعل. این را حرکت می‌گویند. حالا خروج، نفسی باشد یا خروج ماده باشد یا خروج زمانی باشد یا خروج مکانی باشد یا خروج کیف باشد. وقتی که لونی از مبدائی به یک مبدأ دیگر حرکت می‌کند، این خروج از قوه به فعل در آنجا محقق می‌شود و خود نفس این خروج از یک جا به یک جای دیگر، [در مورد] خود خروج ممکن است که این‌طور بگوییم که در آن اشتداد هست و در نفس خود خروج این مسئلهٔ اشتداد وجود دارد و همین‌طور این مثال مسلّمش که

می‌توان در مورد آن محکم گفت، مسئلهٔ کیف است که مسئلهٔ سواد باشد.

شما شیرینی را درنظر بگیرید، حالا ایشان مثال می‌زند. آیا خود مفهوم شیرینی دارای مراتب نیست؟! ما اصلاً به فرد کاری نداریم. برفرض می‌گوییم که این مفهوم شرینی از خارج آمده است، درست است ولی همان افراد خارجی که موجب تصور مفهوم حلاوت در ذهن شده‌اند همان‌ها موجب شده‌اند که نفس حلاوت در ذهن دارای مراتبی شود، نه نفس افراد خارجی. لذا ما آن حالتی را که از حلاوت در ذهن احساس می‌کنیم، حالت فرق می‌کند و عکس‌العمل ما هم فرق می‌کند. یک‌وقت شیرینی، شیرینی خیلی کم است مثل سیبی که هنوز هم خیلی خوب نرسیده است، شیرینی و حلاوتش قلیل است. حالا وقتی که شما این سیب را می‌خورید چه حالی برای شما پیدا می‌شود؟ چه وضعی برای شما پیدا می‌شود؟ یک احساسی از این شما دارید. یک وقت هم شما عسل در دهانتان می‌گذارید، تغییری در شما پیدا می‌شود، یک

احساس از این دارید، به‌خاطر عسل این حالت برای شما پیدا نشد، به‌خاطر شیرینی این حالت پیدا شده که اگر به‌جای عسل یک مادهٔ دیگری بود دوباره همین حالت برای شما پیدا می‌شد، بحث فرد نیست بلکه بحث خود مقدار حلاوت است که برای انسان پیدا می‌شود. لذا در اینجا می‌توانیم بگوییم که از یک نظر این صاحب مطارحات و رواقیون که قائل به اختلاف در ماهیت به‌طور مطلق در مورد کم و کیف و امثال‌ذلک شده‌اند، مطلب آنها مِن جهةٍ صحیحٌ و مِن جهةٍ سقیمٌ. در مورد کم و بعضی از موارد سقیم است اما در مورد کیف یا حرکت و امثال‌ذلک این مسئله در آنها می‌آید بدون اینکه اشکالی در اینجا متوجه باشد.

فمعنىَ الأشديةِ و الأزيديةِ يَرجعُ عندَ هؤلاءِ إلى كونِ أحدِ الفَردين فى نفسِه بِحيثُ يَنتزِعُ منه العقلُ بِمَعونةِ الوهمِ مِثلَ الفردِ الآخرِ معَ تَجويزِ زيادةٍ.[1]

معنای اشدیت و ازیدیت در نزد آقایان مشاء دو فرد فی نفسه به حیثی است ـ نه خود ماهیت سواد ـ که در فرد خارجی تمام اختلافات به فرد برمی‌گردد که عقل به کمک وهم از این انتزاع می‌کند یعنی وهم

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۳۵.

در اینجا فرد دیگری درست می‌کند، عقل مابه‌الاِشتراک و مابه‌الاِختلاف درست می‌کند. آن قوه‌ای که صور ذهنیه ایجاد می‌کند قوهٔ عاقله نیست بلکه قوهٔ واهمه است منتها آن مابه‌الاِشتراک و مابه‌الاِختلاف را عقل انجام می‌دهد. یک فرد دیگر انتزاع می‌کند و تجویز زیاده؛ این تجویز زیاده کاری به خود ماهیت ندارد.

لا ازدیاد طبیعةِ العامِ بِعینها في بعضِ الأفرادِ و لا بِأکثریةِ ظهورِ آثارِ الکلیِّ فی بعضِ الأفرادِ کما فَسّرَه بعضُهُم و إلاّ لَکانَ کثیرٌ مِن الذاتیاتِ قابلاً لِلشدةِ و الضعفِ کالإنسانِ مثلاً.

کاری که در اینجا هست به ازدیاد خود طبیعت عام به عینه در بعضی از افراد برنمی‌گردد. طبیعت عام یکی است، متواطی است. سواد یکی است، طبیعت عام زیاد نمی‌شود بلکه خود فرد در اینجا زیاد می‌شود.

این‌طور هم نیست که شما بگویید که حالا طبیعت عام نمی‌شود ولی ظهور آثار کلی در بعضی از افراد بیش از ظهور آن کلی در بعضی دیگر است همان‌طور که بعضی از اینها این تشکیک را به این تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند که بله، طبیعت زیاد نمی‌شود ولی آثار آن طبیعت زیاد می‌شود؛ مثلاً عقل یکی بیشتر است، استعدادش بیشتر است، از نظر

خصوصیات جسمانی و روحانی تفضیل دارد والاّ اگر این را تشکیک بگویند آن‌وقت انسان هم قابل شدت و ضعف می‌شود. اگر یکی قدش بلندتر است باید بگویند که او آدم‌تر است یعنی یکی که به منار برسد، دیگر خیلی آدم است!

لِاختلافِ أفرادِها فی استِتباعِ الآثارِ کثرةً و قلّةً قالوا ثمَّ مُجردُ ذلک لیسَ تشکیکاً بل هو سببٌ لِاختلافِ صدقِ المُشتقِ مِن الفردَین علی مَعروضَیهِما کما مرَّ فَیؤولُ فی الحقیقةِ إلی الأولویةِ.

چون افرادش در استتباع آثار مختلف هستند [از جهت کثرت و قلت]. حتی اختلاف در افراد تشکیک نیست، اختلاف در افراد موجب اختلاف در مشتق خواهد شد؛ آن اسود از دو فرد بر معروضش والاّ به خود اختلاف آنها تشکیک نمی‌گویند چون دو فرد جدای از هم هستند و ربطی به هم ندارند. این آقا قدش یک متر است و آن آقا قدش سه متر است، خود اینها گرچه اختلاف دارند ولی اختلافشان تشکیک ندارد چون ارتباطی باهم ندارند. چون هردو موجب صدق مشتق می‌شوند و آن مشتق موجب اختلاف خواهد شد و در حقیقت به اولویت برمی‌گردد.

و الحاصلُ أنَّه لا یَتحققُ عندَهم فی السوادین ما فیه الاختلاف بینهما بل یَتحققُ فی کلٍّ منهما ما بِه الاختلاف و هو فَصلُه المُنوّع لَه.[1]

---

[1] . همان، ص ۴۳۵ و ۴۳۶.

حاصل از کلام مشائین این است که در دو سواد آن که در آن اختلاف هست پیدا نمی‌شود یعنی در آن حقیقت سواد اختلاف نیست بلکه در هرکدام از آنها دو فرد متحقق می‌شود. مابه‌الاِختلاف که عبارت از فصلی است که فردیت را از آن فردیت جدا می‌کند، سواد را جدا نمی‌کند! آن فردیت خارجی جنس می‌شود و آن خصوصیت سوادی که به‌واسطهٔ آن بر دیگری ترجیح دارد فصل می‌شود پس این فصل به خود سواد برنمی‌گردد! در اینجا اشتباه نشود! فصل به آن فردیت خارجی برمی‌گردد یعنی فرد خارجی به‌عنوان فرد جنسٌ و به‌عنوان أنّه أشدّ سواداً، فصلٌ.

بل إنّما یوجدُ بینَ الجسمینِ الشدیدِ السوادِ و الضعیفِ السوادِ ما فیه الاختلاف و هو مفهومُ الأسودِ فإنَّ أحدَهما أوفَرُ حظاً مما یُطلقُ علیه السَّوادُ و الآخر أقلُّ حظاً منه.

اصلاً این مسئلهٔ تشکیک بین دو جسم شدید السواد و ضعیف السواد قرار می‌گیرد که عبارت از مفهوم اسود است، نه سیاه. یکی از این دوتا أوفر حظاً است از آن که سواد بر آن اطلاق می‌شود و دیگری أقلّ حظاً.

و علیٰ هذا لا یُرد علیهم ما ذکرَه الشیخُ الإلهی فی المطارحات بِقولِه و هؤلاءِ هم الذینِ یقولونَ إنَّ السوادَ الأشدَّ یمتازُ عنِ السوادِ الأنقص بِفصلٍ و إذا کانَ السوادُ لَه فصلٌ مقسّمٌ فَیکونُ جنساً و هو واقعٌ بِالتشکیکِ فَبعضُ الجنسِ واقعٌ بالتشکیک و قالوا لا شیءَ مِنَ الأجناس واقعاً بِالتشکیک انتهی.

روی این تفسیر و توجیحی که نسبت به کلام مشاء کردیم، دیگر اشکال شیخ الهی در مطارحات

وارد نیست که ایشان می‌فرمایند. آنها می‌گویند که از یک طرف سواد اشد از سواد انقص به فصل امتیاز دارد و از طرف دیگر می‌گویند که جنس قابل تشکیک نیست. اگر سواد فصل دارد پس باید سواد جنس باشد که فصل مقسّم داشته باشد، پس این جنس هم به‌طور تشکیک نسبت به افراد صدق می‌کند. بعضی از جنس‌ها را می‌بینیم که در عالم خارج تشکیک‌بردار هستند درحالی‌که مشائیون و همه می‌گویند که به‌طورکلی جنس قابل تشکیک نیست. این حرف با این حرف چطور جور درمی‌آید؟!

و قالوا لا شیءَ مِنَ الأجناس واقعاً بِالتشکیک انتهی ... ما اصلاً جنس نداریم که در این جنس تشکیک باشد. پس این مطلب صاحب مطارحات که نسبت به مشائیون ایراد می‌گیرند وارد نیست. چرا؟ چون فصلی را که مشائیون در اینجا می‌گویند با فصل در باب ذاتی باب برهان و ایساغوجی فرق می‌کند. آن فصل ذاتی شیء است و این فصل به فردیت خارجی برمی‌گردد و این دو با همدیگر تفاوت دارند. در واقع مثل مشخصات خارجی

دراین‌صورت فصل را به این معنا گرفته‌اند.

لذا این مطلب ایشان به حال خویش باقی است و اشکالی نسبت به آن وارد نمی‌شود و با توجه به این مطلب مشخص می‌شود که کلام مرحوم آخوند در باب محاکمه در مقام اول به نفع مشائین تمام شد و قائل به عدم تشکیک در ذاتیات مطلقاً ـ چه ذاتیات در خود اصل جوهر و چه در مقولات دیگر از اعراض ـ شده‌اند و آن مطلب ما هم [این بود] که ما می‌توانیم بین خود آن مقولات افتراق قائل شویم و این مسئلهٔ تشکیک را نسبت به کیف یا نسبت به وضع و حتی نسبت به حرکت هم قائل شویم. گرچه بعضی‌ها آن حرکت را از مقولهٔ وجود گرفته‌اند ولی ما می‌توانیم به مبنای شیخ اشراق در آن قائل به تشکیک شویم ولی در کم و جوهر و سایر اعراض این مسئله نیست. مثلاً در مورد زمان، زمانِ زیاد و زمانِ کم ربطی به زمان ندارد. زمان یعنی فاصلهٔ بین حدّین و گذشت، حالا این را زمان می‌گوید. بین یک دقیقه و ده ساعت چه فرق می‌کند؟! منتها آن فرد خارجی ده ساعت از خود این یک دقیقه بیشتر است،

نه‌اینکه اطلاق اسم زمان بر او اطلاق اصح و اشد و اولیٰ یا اقویٰ و تقدم و تأخر است.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد